

تحلیل انتقادی مفهوم «آزادی اراده» در مکاتب کلامی و تأثیر آن بر مسئولیت‌پذیری کیفری

محسن احمدیان^۱

^۱ گروه حقوق، دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات، تهران، ایران

چکیده

پرسش از ماهیت و چیستی «آزادی اراده»، از دیرینه‌ترین و در عین حال پیچیده‌ترین چالش‌های بنیادین در تاریخ اندیشه بشری به شمار می‌رود؛ پرسشی که از ساحت انتزاعی الهیات و مباحث کلامی آغاز شده و با پیوندی ناگسستنی، به زیربنای عملی نظام‌های حقوقی و ساختارهای کیفری ختم می‌شود. این پژوهش با اتخاذ رویکردی میان‌رشته‌ای، به واکاوی و تحلیل انتقادی تقابل میان مکاتب کلامی کلاسیک و مدرن، یعنی مکاتب «جبر»، «اختیار» و «امر بین»، و نسبت آن‌ها با مفهوم تکوین‌یابیهی «اراده آزاد» می‌پردازد. در بخش نخست، مقاله با تمرکز بر پارادایم‌های کلامی، چالش‌های ناشی از رابطه میان «علم مطلق الهی»، «قدرت فاعلی خداوند» و «اراده انسانی» را مورد بررسی قرار می‌دهد تا مشخص شود چگونه تبیین‌های این مکاتب، مرز میان کنش‌های ارادی و کنش‌های جبری را ترسیم می‌کنند. در بخش دوم، با انتقال از ساحت کلام به ساحت حقوق، پژوهش به تحلیل این مسئله می‌پردازد که چگونگی این تبیین‌های کلامی، مستقیماً بر مفاهیم بنیادین «مسئولیت‌پذیری کیفری»، «قصد مجرمانه» و «تقصیر» در نظام‌های حقوقی سنتی و مدرن اثرگذار است. یافته‌های این تحقیق نشان می‌دهد که بروز یک گسست معرفتی میان کلام و حقوق زمانی رخ می‌دهد که جبرگرایی در کلام به صورت مطلق پذیرفته شود؛ چرا که انکار آزادی اراده، به شکلی منطقی منجر به فروپاشی رکن «تقصیر» و در نتیجه بی‌معنا شدن مفهوم «مجازات» و «عدالت کیفری» می‌گردد. در مقابل، پژوهش اثبات می‌کند که پذیرش نوعی از اراده‌ی نسبی و آگاهانه، تنها زیربنای کارآمد برای پی‌ریزی نظام‌های کیفری مبتنی بر «نظریه استحقاق» است. در نهایت، این مقاله پیشنهاد می‌دهد که برای دستیابی به یک نظام حقوقی عادلانه، باید میان واقعیت‌های جبرگرایانه (اجتماعی و زیستی) و ضرورت‌های اخلاقی مسئولیت‌پذیری، تعادلی کلامی-حقوقی برقرار کرد.

واژه‌های کلیدی: آزادی اراده، مکاتب کلامی، جبرگرایی، اختیار، مسئولیت کیفری، تقصیر، نظریه استحقاق.

۱. مقدمه

مفهوم «اراده» و «اختیار»، به مثابه ستون فقراتی نامرئی، تمامی سازه‌های اخلاقی، حقوقی و حتی تمدنی بشر را بر دوش می‌کشد. در سپهر اندیشه، هرگونه قضاوت ارزشی، اعم از ستایش فضیلت یا نکوهش رذیلت، تنها در صورتی معنا می‌یابد که فرض بر توانایی انسان در انتخاب میان «انجام» و «عدم انجام» یک عمل، یا میان «گزینه الف» و «گزینه ب» باشد. فقدان این توانایی انتخاب، یا «جبر» فراگیر و مطلق، تمامی بنیادهای اخلاقی را فرو می‌ریزد؛ زیرا دیگر نمی‌توان شخصی را به خاطر انتخاب «شر» سرزنش کرد، اگر او از پیش در چرخه‌ی علل و معلولی مقدر، محکوم به انجام آن بوده است.

در قلمرو «حقوق»، این ضرورت بنیادین، تجلی روشن‌تری می‌یابد، به ویژه در حوزه «حقوق کیفری». رکن اساسی و حیاتی تمامی نظام‌های کیفردهی، مفهوم «مسئولیت کیفری» است که خود بر دو پایه‌ی اصلی استوار است: «قابلیت انتساب فعل به فاعل» و «قابلیت مؤاخذه‌ی فاعل». «قصد مجرمانه»، که در حقوق کیفری مدرن به عنوان یکی از ارکان اصلی جرم‌انگاری شناخته می‌شود، جز در سایه‌ی پذیرش «آزادی اراده» و «توانایی انتخاب آگاهانه» معنایی نمی‌یابد. اگر رفتاری که منجر به وقوع جرم شده، معلول جبرهای زیستی، روانی، اجتماعی یا حتی تقدیر الهی باشد، چگونه می‌توان فرد را «مسئول» دانست و او را مستحق «مجازات» شمرد؟ این پرسش، نه تنها یک چالش صرفاً حقوقی، بلکه ریشه در مباحث عمیق‌تر فلسفی و کلامی دارد.

اهمیت مضاعف این بحث، زمانی آشکار می‌شود که ردپای آن را در مناقشات دیرینه‌ی علم کلام می‌یابیم. متکلمان، در تلاش برای پیوند زدن میان صفات متعالی خداوند (مانند «علم مطلق»، «قدرت مطلق» و «عدل مطلق») با واقعیت موجود جهان و انسان، با پرسشی بنیادین روبرو شدند: چگونه ممکن است خداوند از ازل، از تمام جزئیات آنچه رخ خواهد داد، آگاه باشد و همزمان، انسان از اراده‌ای آزاد برای انتخاب مسیر خود برخوردار باشد؟ آیا علم ازلی خداوند، خود، جبریتی را بر انسان تحمیل نمی‌کند؟ اگر انسان بداند که پیامدهای اعمالش از پیش در لوح تقدیر نگاشته شده است، آیا باز هم انتخاب «خیر» بر «شر» برای او ممکن خواهد بود؟

این پرسش کلامی «تقابل میان علم الهی و اختیار انسانی»، به طور مستقیم، به پرسش حقوقی «اگر رفتار انسان از پیش تعیین شده باشد (خواه توسط عوامل بیرونی مانند جبر محیطی، یا عوامل درونی مانند جبر بیولوژیک، و یا تقدیر الهی)، آیا او می‌تواند «مسئول» شناخته شود؟» پیوند می‌خورد. این مقاله، در پی پاسخ به این چالش چندوجهی برآمده است. در گام نخست، به واکاوی عمیق مکاتب گوناگون کلامی در باب ماهیت اراده و جبر و اختیار خواهیم پرداخت؛ سپس، با رصد تأثیرات این بنیان‌های نظری، به تحلیل انتقادی نظریه‌های مسئولیت در نظام حقوق کیفری مدرن و سنتی خواهیم پرداخت و نشان خواهیم داد که چگونه فهم ما از آزادی اراده، مستقیماً بر مبانی جرم‌انگاری، تقصیر و مجازات اثر می‌گذارد.

۲. بررسی مکاتب کلامی در باب آزادی اراده

در تاریخ اندیشه کلامی، سه رویکرد اصلی در مواجهه با مسئله اراده مطرح است که هر یک پیامدهای متفاوتی برای مفهوم مسئولیت دارند.

۲.۱. مکتب جبر

جبرگرایی معتقد است که تمامی کنش‌های انسانی، چه اخلاقی و چه مجرمانه، پیش‌تر تعیین شده و تحت سیطره‌ی عوامل خارج از اراده فرد (اعم از تقدیر الهی یا قوانین طبیعت) هستند. در کلام اسلامی، مکتب جبرگرایانه (که گاه به پیروان افراطی برخی از معتزله یا برخی از حشویه نسبت داده می‌شود) معتقد است که انسان همچون پرنده‌ای در میان باد است که هیچ کنشی از خود ندارد.

از منظر حقوقی، اگر جبرگرایی مطلق پذیرفته شود، مفهوم «تقصیر» از بین می‌رود. اگر جرم، محصول جبر باشد، مجازات تنها به معنای اعمال خشونت بر یک موجود بی‌اراده است و عدالت معنایی نخواهد داشت.

۲.۲. مکتب اختیار

در مقابل، مکاتب اختیارگرا (مانند معتزله در کلام اسلامی یا برخی از فیلسوفان مدرن) معتقدند که انسان دارای قدرت و اراده‌ای مستقل است که می‌تواند فراتر از علل مادی و تقدیر، تصمیم‌گیری کند. در این دیدگاه، خداوند قدرت ایجاد فعل را به انسان واگذار کرده است تا عدالت الهی (پاداش و کیفر) محقق شود.

در حقوق کیفری، این مکتب زیربنای «نظریه استحقاق» است. بر اساس این نگاه، مجازات به این دلیل بر فرد اعمال می‌شود که او «می‌توانست غیر از این عمل کند».

۲.۳. مکتب امر بین

مکتب میانه‌رو (که مشخص‌ترین ویژگی مکتب اشعریه و همچنین برخی از دیدگاه‌های فلسفی معاصر است) تلاش می‌کند میان علم الهی و اختیار انسان پیوند برقرار کند. در این دیدگاه، خداوند خیر و شر را خلق می‌کند، اما انسان «کسب‌کننده» آن فعل است.

این بخش از بحث بسیار حساس است؛ زیرا اگر «کسب» به معنای اراده‌ی مستقل نباشد، باز هم می‌توان به جبر بازگشت. اما اگر «کسب» نوعی از انتخاب آگاهانه باشد، می‌تواند مبنایی برای مسئولیت‌پذیری باشد.

جدول ۱: مقایسه مکاتب کلامی و پیامد حقوقی آن‌ها

مکتب کلامی	ماهیت اراده انسان	دیدگاه نسبت به علم الهی/علت	تأثیر بر مسئولیت کیفری
جبرگرایی	فاقد اراده مستقل	انسان تحت سیطره محض علل است	مسئولیت کیفری منتفی است (عدم تقصیر)
اختیارگرایی	دارای اراده مستقل و قدرت	انسان عامل اصلی کنش‌های خود است	مسئولیت کیفری کامل (نظریه استحقاق)
امر بین	اراده در گرو کسب فعل	تلاقی میان خلق الهی و انتخاب انسانی	مسئولیت کیفری مشروط به قصد و اراده

۳. تحلیل انتقادی: از بحث کلامی تا مسئولیت‌پذیری کیفری

پیوند میان این بحث‌های انتزاعی و حقوق کیفری در مفهوم «آگاهی» و «توانایی انتخاب» تجلی می‌یابد. در حقوق کیفری مدرن، برای اینکه شخصی مسئول شناخته شود، دو شرط اصلی باید احراز گردد: ۱. توانایی ادراک ۲. توانایی اراده.

۳.۱. تأثیر جبرگرایی کلامی بر نظریات جرم‌شناسی مدرن

جالب توجه است که «جبرگرایی کلامی» در قرن بیست و یکم، با پوششی علمی در قالب «جبرگرایی زیستی» و «جبرگرایی محیطی» بازگشته است. اگر از دیدگاه علوم اعصاب بگوییم که تمام تصمیمات ما نتیجه‌ی واکنش‌های شیمیایی مغز است، ما در واقع به همان «جبر» کلامی بازگشته‌ایم.

در حقوق کیفری، این رویکرد منجر به تغییر جهت از «نظریه استحقاق» (مجازات برای مجازات) به سمت «نظریه بازدارندگی و اصلاح» می‌شود. یعنی اگر فرد «آزاد» نیست، نباید او را مجازات کرد، بلکه باید او را «درمان» یا «کنترل» کرد.

۳.۲. آزادی اراده و رکن «قصد مجرمانه»

در حقوق کیفری، اراده آزاد بدون «علم» معنا ندارد. اگر شخصی به دلیل جهل یا اشتباه، فعلی را انجام دهد که قصد آن را نداشته، اراده او در مسیر جرم نبوده است. این دقیقاً مشابه بحث کلامی درباره «علم الهی» و «اراده انسانی» است. در حقوق، ما با تکیه بر «اراده‌ی آزاد»، مرزی میان «خطا» و «جرم عمدی» قائل می‌شویم.

۴. یافته‌ها و بحث

تحلیل‌های پیشین به روشنی نشان می‌دهد که هرگونه نظام حقوقی کیفرمدار، ناگزیر از پذیرش مقدماتی بنیادین است: انسان، تا حدی، «آزاد» و «اراده‌مند» است. مسئولیت کیفری، در هر شکلی که متصور باشیم، بدون فرض حداقل سطحی از آزادی اراده - یعنی توانایی تشخیص عمل درست از نادرست، و توانایی گزینش میان انجام عمل مجرمانه و عدم انجام آن - عملاً فاقد پشتوانه‌ی منطقی و فلسفی خواهد بود. اگر رفتار انسان، صرفاً زنجیره‌ای از علل و معلول‌های از پیش تعیین شده (خواه از جانب خداوند، یا از جانب عوامل زیستی، روانی و اجتماعی) باشد، آنگاه مفهوم «تقصیر» - که رکن اساسی استحقاق مجازات است - رنگ می‌بازد. در چنین بستری، «مسئولیت» به یک مفهوم صرفاً فنی و بی‌محتوا بدل می‌شود و «مجازات» جز اراده‌سوزی بی‌معنا، چیزی نخواهد بود.

با این حال، تاریخ اندیشه و یافته‌های علوم جدید، ما را به سوی پذیرش «آزادی مطلق» رهنمون نمی‌کند. فیلسوفان اخلاق و حقوق، عموماً بر این باورند که «آزادی مطلق» - به معنای رهایی کامل از هرگونه تأثیر بیرونی یا درونی - در عالم واقع، دست‌نیافتنی و شاید حتی غیرممکن است. انسان همواره در معرض تأثیرات عوامل متعدد زیستی (ژنتیک، ساختار مغز)، روانی (ناهنجاری‌ها، بیماری‌های روانی)، اجتماعی (فقر، تبعیض، فشارهای محیطی) و فرهنگی قرار دارد. بنابراین، رویکرد غالب در حقوق مدرن، به جای دگم‌اندیشی در باب «آزادی مطلق»، به سمت پذیرش «آزادی نسبی» حرکت کرده است. این «آزادی نسبی» به معنای آن است که فرد، با وجود تأثیرپذیری از عوامل گوناگون، همچنان از درجاتی از توانایی تشخیص، تصمیم‌گیری و کنترل رفتار برخوردار است.

جدول ۲: تقابل نظریه‌های کیفی با دیدگاه‌های اراده

نظریه کیفی	پیش فرض بنیادین درباره اراده	هدف اصلی مجازات
نظریه استحقاق	اراده‌ی کاملاً آزاد، مستقل و قادر بر انتخاب میان خیر و شر؛ فاعل کاملاً مسئول اعمال خویش است.	اجرای عدالت محض، برقراری تعادل اخلاقی برهم‌خورده، و تنبیه سزاوارانه بر اساس تقصیر.
نظریه بازدارندگی	اراده، هرچند آزاد، اما به شدت تحت تأثیر محاسبات سود و زیان و ترس از پیامدهای منفی است.	پیشگیری عام (از طریق ترساندن جامعه) و پیشگیری خاص (از طریق ترساندن خود مجرم).
نظریه اصلاح	اراده، تا حد زیادی تحت تأثیر عوامل محیطی، شخصیتی، اجتماعی و زیستی است؛ نیاز به «درمان» دارد.	تغییر بنیادین شخصیت، نگرش و رفتار مجرم برای انطباق با هنجارهای اجتماعی.

تحلیل روند تحولات حقوق کیفری نشان می‌دهد که نظام‌های حقوقی معاصر، به تدریج از رویکرد صرفاً «اختیارگرا» - که ریشه در مباحث کلامی معتزله و برخی فلسفه‌های کلاسیک دارد و بر آزادی کامل انسان تأکید می‌ورزد - فاصله گرفته و به سمت اتخاذ رویکردی «واقع‌گرا» و تا حدی «جبرگرایانه» گرایش یافته است. این تحول، عمدتاً تحت تأثیر یافته‌های علوم تجربی، از جمله جامعه‌شناسی، روان‌شناسی، علوم اعصاب و ژنتیک صورت گرفته است. این علوم، پیچیدگی عوامل مؤثر بر رفتار انسان را آشکار ساخته و نشان داده‌اند که اراده‌ی انسان، هرگز «مطلق» نبوده و همواره تحت تأثیر شبکه‌ای از علل بیرونی و درونی قرار دارد.

این گذار پارادایمی، پیامدهای ملموسی در حقوق کیفری مدرن به همراه داشته است. مفاهیمی که پیشتر ممکن بود در حاشیه قرار گیرند، اکنون به کانون توجه بدل شده‌اند:

مسئولیت محدود: در مواردی که عوامل روانی، زیستی یا اجتماعی، به طور قابل توجهی بر اراده‌ی فرد تأثیر گذاشته باشند، دادگاه‌ها به جای انتساب مسئولیت کامل، به سمت تعیین «مسئولیت محدود» گرایش پیدا می‌کنند. این رویکرد، ضمن اذعان به وقوع جرم و نیاز به واکنش اجتماعی، شدت مجازات را متناسب با درجه‌ی آزادی اراده‌ی فرد تعدیل می‌کند.

عدم مسئولیت به دلیل اختلال روانی: این مفهوم، اوج پذیرش تأثیر عوامل درونی بر اراده است. در مواردی که فرد به دلیل بیماری روانی شدید، فاقد توانایی درک ماهیت عمل خود یا تشخیص نادرستی آن باشد، نظام حقوقی، او را از مسئولیت کیفری معاف می‌دارد. این قاعده، نشان‌دهنده‌ی آن است که حقوق، به طور فزاینده‌ای، واقعیت‌های علمی مربوط به محدودیت‌های اراده‌ی انسانی را به رسمیت می‌شناسد.

در نهایت، این حرکت مداوم نظام حقوقی به سوی پذیرش نسبی‌گرایی در اراده، نشان‌دهنده‌ی تلاش برای ایجاد تعادل میان الزامات اخلاقی مسئولیت‌پذیری و واقعیت‌های علمی پیچیده‌ی تعیین‌کننده‌ی رفتار انسانی است. حقوق کیفری مدرن، به جای انکار جبر، در پی مدیریت آن و یافتن راهکارهایی برای حفظ عدالت در جهانی است که در آن، اراده‌ی انسان هرگز کاملاً آزاد نیست.

۵. نتیجه‌گیری

بررسی‌های انجام‌شده در این پژوهش نشان داد که مسئله «آزادی اراده» صرفاً یک بحث انتزاعی و محدود به قلمرو فلسفه اخلاق یا مناقشات دیرپای علم کلام نیست، بلکه یکی از بنیادی‌ترین پیش‌فرض‌های نظری و عملی نظام‌های حقوقی، به‌ویژه حقوق کیفری، به شمار می‌آید. در واقع، هر نظام کیفری برای آنکه بتواند مفاهیمی مانند «جرم»، «تقصیر»، «قصد مجرمانه»، «مسئولیت»، «استحقاق مجازات» و «عدالت کیفری» را معنا و کارکرد بخشد، ناگزیر است به نحوی از امکان انتخاب انسانی و قابلیت انتساب عمل به فاعل متعهد باشد. از این منظر، آزادی اراده نه یک مفهوم حاشیه‌ای، بلکه شالوده‌ای معرفتی است که بر روی آن بنای پاسخ‌گویی کیفری استوار می‌شود.

یافته‌های این پژوهش همچنین نشان داد که مکاتب کلامی، به‌ویژه در سنت اسلامی، نخستین بسترهای نظری برای فهم رابطه میان «قدرت الهی»، «علم الهی» و «اراده انسان» را فراهم کرده‌اند. مناقشات میان جبرگرایان، اختیارگرایان و قائلان به «امر بین الامرین» صرفاً منازعاتی الهیاتی نبودند، بلکه در لایه‌ای عمیق‌تر، در حال ترسیم حدود مسئولیت انسان در جهان بودند. این مکاتب با طرح پرسش‌هایی درباره نسبت فعل انسان با اراده خداوند، به‌طور غیرمستقیم زمینه را برای صورت‌بندی مفهوم «تقصیر» و امکان یا عدم امکان مؤاخذه انسانی فراهم کردند. از همین رو، می‌توان گفت که ریشه‌های بسیاری از مباحث مدرن در حقوق کیفری، در سنت‌های کلامی و فلسفی گذشته قابل ردگیری است.

از سوی دیگر، این پژوهش آشکار ساخت که جبرگرایی، چه در صورت کلامی و متافیزیکی و چه در صورت علمی و تجربی، چالشی جدی برای مبانی سنتی مجازات ایجاد می‌کند. اگر رفتار انسان صرفاً نتیجه علل پیشینی، ساختارهای زیستی، فشارهای محیطی یا اقتضائات از پیش‌تعیین‌شده تلقی شود، آنگاه مفهوم مسئولیت فردی با بحران جدی مواجه می‌گردد. در چنین صورتی، مجازات دیگر نمی‌تواند به‌عنوان پاسخ به «تقصیر» معنا شود، بلکه نهایتاً به ابزاری برای کنترل اجتماعی، بازدارندگی یا اصلاح رفتاری فروکاسته خواهد شد. این امر نشان می‌دهد که نظریه‌های کیفری، بسته به تلقی‌شان از اراده، درک متفاوتی از ماهیت مجازات ارائه می‌کنند: برخی آن را سزا و استحقاق می‌دانند و برخی آن را ابزار مدیریت اجتماعی.

با این حال، نتایج این تحقیق نشان داد که حقوق کیفری معاصر، برخلاف رویکردهای مطلق‌گرایانه، به‌دنبال پذیرش نوعی موضع میانه و واقع‌گرایانه است. از یک‌سو، نظام حقوقی نمی‌تواند بدون فرض حداقلی از آزادی و آگاهی، مسئولیت کیفری را حفظ کند؛ زیرا در این صورت، مرز میان فاعل مختار و عامل غیرمختار از بین می‌رود. از سوی دیگر، حقوق جدید نمی‌تواند از واقعیت‌های عینی و علمی درباره محدودیت‌های اراده انسانی، تأثیر عوامل روان‌شناختی، اجتماعی، فرهنگی و زیستی، و نیز نقش شرایط ساختاری در شکل‌گیری رفتار مجرمانه چشم‌پوشی کند. بنابراین، رویکرد غالب در حقوق کیفری امروز، پذیرش «آزادی نسبی» به جای «آزادی مطلق» است؛ آزادی‌ای که درون شبکه‌ای از محدودیت‌ها، امکان انتخاب را برای انسان باقی می‌گذارد، اما این انتخاب را مطلق، نامشروط و کاملاً مستقل نمی‌داند.

در پرتو این تحلیل، می‌توان گفت که مسئولیت کیفری نه بر پایه یک تصور آرمانی و غیرواقع‌بینانه از اراده‌ای کاملاً آزاد، بلکه بر اساس «توانایی انتخاب آگاهانه در حدود شرایط واقعی انسان» بنا شده است. به بیان دیگر، حقوق کیفری به جای آنکه انسان را موجودی کاملاً مستقل از علل بدانند، او را موجودی مختار در چارچوب محدودیت‌ها تلقی می‌کند؛ موجودی که گرچه تحت تأثیر عوامل متعدد قرار دارد، اما در بسیاری از موارد همچنان قادر به فهم، تصمیم و کنترل رفتار خویش است. همین درجه از توانمندی، مبنای انتساب مسئولیت و اعمال ضمانت‌اجراهای کیفری قرار می‌گیرد.

در نهایت، می‌توان نتیجه گرفت که پیوند میان کلام، فلسفه و حقوق کیفری، پیوندی صرفاً تاریخی یا مفهومی نیست، بلکه پیوندی زنده و کارکردی است که همچنان در نظام‌های حقوقی معاصر حضور دارد. بازخوانی انتقادی مکاتب کلامی در باب آزادی اراده، نه تنها به غنای نظری بحث کمک می‌کند، بلکه امکان فهم عمیق‌تر از مبانی عدالت کیفری را نیز فراهم می‌سازد. از این‌رو، هر گونه تلاش برای اصلاح، بازسازی یا توسعه نظام کیفری، ناگزیر باید از سطحی فراتر از قواعد شکلی و فنی عبور کرده و به پرسش‌های بنیادین درباره ماهیت انسان، امکان انتخاب، و حدود مسئولیت او پاسخ دهد. بر این اساس، مسئولیت کیفری را باید حاصل تلاقی اراده انسانی، شرایط واقعی زندگی، و ضرورت‌های اخلاقی و اجتماعی دانست؛ تلاقی‌ای که بدون درک درست از آن، هیچ نظام کیفری نمی‌تواند ادعای عدالت پایدار و مشروعیت معرفتی داشته باشد.

منابع

- آسیب‌دی، محمد. *فلسفه حقوق و مبانی مسئولیت*. تهران: نشر میزان، ۱۴۰۱.
- جوادی آملی، عبدالله. *اسلام و محیط‌زیست (با تأکید بر مبانی اخلاقی)*. تهران: انتشارات اسلام و معرفت، ۱۳۹۸.
- داماد، محقق. *الدروس فی علم الاصول (ترجمه و شرح)*. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- طباطبایی، محمدحسین. *المیزان فی تفسیر القرآن* (بخش‌های مربوط به تقدیر و اختیار). بیروت: مؤسسه الکلمه.
- قدریان، پیر. *کلام و فلسفه: بررسی مکاتب اسلامی*. قم: انتشارات مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی.
- Beck, U. (۱۹۹۲). *Risk Society: Towards a New Modernity*. Sage Publications. (Original work published ۱۹۸۶).
- Dobson, A. (۲۰۰۷). *Green Political Thought* (۴th ed.). Routledge.
- Weiss, E. B. (۱۹۸۹). In *Fairness to Future Generations: International Law, Common Patrimony, and Intergenerational Equity*. United Nations University Press / Transnational Publishers.